

ریتا داو؛ قمری خوشخوان جهان

ملک الشعراء ایالات متحده از سال ۱۹۹۳ تا سال ۱۹۹۵

● محمدصادق رئیسی

Raisee-mo@yahoo.com

Rita Dove



روبه‌رو می‌سازد.

ریتا داو با آن‌که شاعری سیاه‌پوست و زن بود اما همواره به جهت غنای آثارش در کانون توجهات منتقدان بزرگ و نیز نشریات معتبر جهانی قرار دارد. داو در ایران شاعری ناشناخته است و ترجمه‌های حاضر تقریباً جزو اولین آثار وی است که به زبان فارسی برگردانده می‌شود. از ریتا داو تا کنون پنج مجموعه شعر مستقل به نام‌های «خانه زردرنگ محقر، موزه، توماس وبولا، یادداشت‌های فریبنده و عشق مادرانه» و یک مجموعه اشعار به چاپ رسیده است.

در آکرون، او هیو به دنیا آمد و در همان‌جا بزرگ شد. یک رمان به نام «از میان دروازه‌های عاج»، یک مجموعه داستان، یک درام منظوم، مجموعه مقالات و پنج کتاب شعر منتشر کرد که در میان آن‌ها «توماس وبولا» در سال ۱۹۸۷ برنده جایزه پولیتزر شد. وی بورسیه‌های بی‌شمار و جوایز زیادی دریافت کرده است. او مدرس دانشگاه ویرجینیا است و هم‌اکنون در نزدیکی Charlottesville به همراه شوهر و دخترشان، وی‌ویا، زندگی می‌کند.

داو شیفته کتاب است و از این عشق مفرط که از بچگی با او بوده، چنین می‌گوید: «من عاشق نجوای خشک و ترد چرخش کاغذ، رایحه مشک‌بیز صفحه کهنه و بوی جوهر نیز صفحات جدید بودم. جلد‌های چرمی مرا به خلسه می‌بردند. من حتی عاشق خیره شدن به یک کتاب بسته و رؤیای امکانات درون‌شان بودم.» داو همواره از محبوب‌ترین کتاب خود حرف می‌زند: داستان افسانه‌ای مورد علاقه‌ام داستان «هزار و یک شب» است.

در شعر بیشتر به آثار شکسپیر، هیوز، دانته و شاعران بزرگ جهان توجه دارد. میل شدید بازگشت به دوران کودکی در آثار داو موج می‌زند. او می‌کوشد به دنبال پرسش‌هایش به کودکی بازگردد که معتقد است در آن‌جا یک روح لطیف خداگونه جاری‌ست. آثار ریتا داو مملو از هوشیاری و بصیرت نسل زنان سیاه‌پوست است که در صدای شاعرانه وی جاری‌ست و با مهارت‌های مؤثر تکنیکی و جاندار بودن آثارش که انسان را با حس ویژه‌ای مسحور می‌سازد. همچنین صور خیال شاعرانه آثار داو همواره بازگشت و پس‌گشت‌های تاریخ، چه به صورت مشخص و چه اجتماعی، خواننده را با لایه‌های چندگانه‌ای مواجه می‌سازد که اغلب با تصاویر غیرمنتظر بیان می‌شود و آن‌چه آثار وی را دلپذیر می‌سازد، توانمندی‌اش در به تصویر کشیدن شخصیت‌های حقیقی، اوضاع و احوال خانوادگی و دم‌دست‌ترین موضوعات جاری پیرامون زندگی از جمله نواختن موسیقی، غذا خوردن، نوشیدن هر چیزی و همه آن‌چه جزئی عادت‌های روزمره‌اند، به همان سادگی و با زبانی لطیف و ساده به جهان عظیم شاعرانه وارد می‌شود. در کتاب «مجموعه اشعار» که ترجمه‌های حاضر از این مجموعه است - عمده شعرها با مفاهیم بزرگ شکل یافته‌اند، مفاهیمی که در ذهن و زبان تمام سیاهان جهان نقش بسته است. بردگی، آزادی، وطن، جهان، حتی بیان زندگی پدر بزرگ‌اش - در کتاب توماس وبولا - برنده جایزه شعر پولیتزر - ۱۹۸۷ - و دیگر مسائل شخصی‌اش با زبانی داستان‌گونه به شعر درآمده‌اند، از همین رو به جرأت می‌توان گفت تقریباً تمامی شعرهای داو از این منظر خواننده را با شگفتی

هسته

بر جهیده

درون کاسه‌ای و

زندگی می‌کند

چند صباحی.

خاک سرد

بی‌ستاره

در این سنگ

آسمان.

تو ایستاده

درد می‌کشی.

مه‌رۀ پشتات.

شاخه گلی است.

مرواریدها

تو مسیر سنجاقک را به هم زده‌ای

که به ایوان خان‌ها می‌آید

در آن‌دم که آسمان خورشید را از یاد

برده است

تو آمدی بگویی

ما چه گونه سرخوشیم

من اما می‌دانم، انجام نمی‌دهی

تا شادمان کنی.

مثلاً همین گردن‌بند کنار من: چشمان

سفید

کمند اشک‌های بی‌تزویر.

کتاب خواندن هولدرلین بر ایوان...

کلمات یک به یک خود را رها می‌کنند پرچم‌های سفید از اردوگاهی آرام به حرکت درآمدند. شرم‌روی بی‌ام از چه هنگام بازگشته بود؟

این غروب آسمان از آرمیدن سر باز زد. خورشید پشت برگ‌ها فرو نشست درختان اما پیش از این‌ها به راه خود رفته بودند

معنایی سطحی که به من می‌رسد دریب است و من به دیدارش می‌روم قدم‌زنان از روی پیکرم

کلمه به کلمه تا هنگامی که به یک‌باره همه چیز می‌هستم:

عطر خوش جهانی که در آن غرق‌ام غواصی که هوارا به خاطر می‌آورد.

این زندگی

چراغ سبز شعله می‌کشد روی میز. تو همان چیزی را به من می‌گویی که آن چراغ سبز خواب، در طبقه دوم حالا می‌فهمم:

چیزهای ممکن پیراهن‌های طلایی‌اند در یک کلام.

همچون کودکی عاشق چوب حکاکی ژاپنی‌ام همچون دختری خیره به ماه. با او به انتظار عاشق‌اش نشستم که با شلواری سفید و صندلی وارد شد

باربشی بزی -

چهره تو را داشت، اگرچه من را نمی‌دانستم.

زندگی ما چیزی شبیه همین خواهد بود -

لب‌هایت سوت‌زنان گرد می‌شوند از خطر و من

غریبه‌ای در این بیابانم که از پوست‌های زیر انجیر پرستاری می‌کنم.

ضد - پدر بر خلاف قصه‌ها به ما می‌گفتی

شب‌های تابستان آن‌گونه که دستگاه تهویه مطبوع از کار افتاد -

ستارگان چندان دور نیستند. تا بدان حد

که همگی با هم با سال‌ها به پا یان می‌رسند.

و خانه‌ها ویران شدند، تپاه شدند و طاق‌ها فرو نشستند

همسایه زنگ می‌زند. تا از شکاف‌های سقف زیرزمین

خبر دهند ریشه‌های درخت بید برآمدند

ستارگان یا کودکی سخن می‌گویند بعد سکوت جاری است...

تنها میان من و تو زن و مرد فضای بیرونی

به طرز شگفت‌انگیزی صمیمی است.

شعرهای چووانی اروپای شرقی

۱ این ملودی دلپذیر زندان:

جمعیتی لرزان دور آخورهای پر از روده.

۲ یکی از ما تاب خواهد آورد. بی حرکت حتی بی‌کلمه‌ای

شما این چیزها را در خیال خود مجسم می‌کنید.

۳ همه آن چیزها که آرام است جادو است. مزارع با پیشگل‌ها بخار می‌شوند

غذای تازه در هوا. ۴ یکی از ما نیاز مند ماهی در دهکده است

تا آشفتگی‌های فریب‌الوقوع را از خود دور کند.

۵ چه کسی؟ البته که نه. و چرا باید آنان.

البته که نه. البته که نه.

۶ دهکده این فصل سال دل‌انگیز است.

برگردان: البرز خوانساری

رزمناوی چون کتاب نیست

امیلی دیکینسون

۱۸۳۰ - ۱۸۸۶

رزمناوی چون کتاب نیست که می‌بردمان به دیاران دور دست

و هیچ اسب تیزنکی چون برگی شعر نیست که می‌تازد: سفری ست بی‌مزد و منت؛

و چه آسوده و بی‌بهاست اربابه‌ای که روح آدمی را می‌برد!

شروه

پرسی بیشه شلی

باد بی‌آرام.

که بلند بلند ناله سر می‌دهد پس غمناک برای نغمه‌ها: باد وحشی،

آن‌گاه که ابرهای عبوس و تار تمام شب را ناقوس می‌نوازند: توفان غم‌زده،

که اشک‌هایش بیهوده فرو می‌چکد از دیده، بیشه عریان،

که برگ و بارش ریخته و شاخسارش شکسته، غارهای ژرف

و اقیانوس‌های وهم‌انگیز - جملگی سوگوار خطای جهانند!